

متن پرسش

سلام علیک و ربحانه. بسم الله الرحمن الرحيم

«و ما يتقرب إليّ عبد من عبادي بشيء أحب إليّ مما افترضت عليه وإنه ليتقرب إليّ بالنافلة حتي أحبّه فإذا أحببته كنت إذا سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به ویده التي يبیطش بها، إن دعائي أحبته وإن سألتني اعطيته» [اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۲]. دنیا محل رجوع آدمی است برای تماشای آیه ها و سیر و سیاحت در جهان های طولی عالم معنا و به سر بردن با برترین آرزوها و زیستی فراتر از ابعاد سرد و بی روح زمین بریده از آسمان و این نگاه محصول اندیشه های بینادینی است که ادیان برای انسان آورده اند تا انسان سردرگم در بیابان امیال و آرزوهای بی سر و ته را معنا ببخشند و این جز از ساحت علمی مبرا از امیال و اوهام بر نمی آید و این جاست که آن عقل قدسی و آن جان عرشی باید در میان آدمیان باشد تا انسان بار دگر به طلوعی در قامتی بلندتر بیندیشد و در قامت کوتاه دنیا کوتوله نماند و این آن بشارت حیات معنوی است که خداوند با آدمی در میان گذاشت تا او خود را گرفتار شجره اوهام و خیالات و حساب و کتاب عقل معاش نکند و عقل از پا بکند و عزم جاودانگی کند. گویا انسان بیش از دیروز آماده شنیدن سخنان انبیاء شده و گویا صدای نوح و ابراهیم و عیسی و موسی (علیهم السلام) امروز بیش تر شنیده می شود و بشر در انتهای بدحالی آبسوردیسم قرار رفته است و به ساحتی متعالی تر از دیروز خود فکر می کند و گویا خود را در مواجهه ی با بی معنایی امروز ناتوان دیده است و برای همین به دنبال روحی در زندگی می گردد تا معنایی را که گم کرده است بیابد و ناگزیر با آن روبرو خواهد شد. دین، بازاری نیست تا کلاهی باشد که انسان در قبال چیزی که می دهد بهره ای از آن بردارد و منتفع شود. دین، آن حقیقت به محاق رفته ی بشر امروزین است که با موج فراگیر و شیوع عالم مدرن و دوران نوزایی و روشنگری، مجالی برای مواجهه با انسان مدرن پیدا نکرد تا انسان خود را با آن معنا کند و در دامان پر مهرش پرورش یابد. این موج بی رحم و سرد سکولاریسم تمام ابعاد آدمی را از سر سفره ی دین برداشت و انسان بی محابا ناتمامی هایش را با قهر با دین تمام کرد و طوفانی از پوچی و سردرگمی که جهان آدمی را فراگرفت و اخلاق از زندگی طبیعی برخاست و انحطاط رو به تزیاید گذاشت نه فقط در عالم سیاست و اجتماع بلکه انسان در تنهایی و عالم درون خودش نیز تنها ترین دوران را تجربه کرد و تن به انواع سرگرمی ها و سردرگمی ها داد. امروز فریاد رنج از نهاد آدمی که از زخم های نهیلیسم بر جان و تن دارد بلند شده است و به دنبال آن معنای گمشده ی درونی خویش می گردد. برای شنیدن این صدا نیازی به آن نیست که آدمی زبان بچرخاند و فریاد کند، خستگی از جان و تن آدمی می بارد بدون آنکه سخن بگوید. آری بار دیگر صلا و صدای

توحیدی خداوند در این تاریخ بلند شده است آن هم در روزگار داد و بیداد ناهنجار تاریخ مدرن و بار دیگر فرزندان تاریخ توحیدی به صحنه ی سرد و بی روح آدمی میهمان شدند تا انسان ها نیز دگر باره به آن حقیقت ابعاد متعای خود رجوع کنند و معنایی بیش از آنی که می توان با آن زندگی کرد را به صحنه ی حقیقی زندگی شان برگردانند و زیستی نو را با حیات معنایی که پیدا می کنند شروع کنند و از باتلاق پوچی و آبسوردیسم عالم تکنیکی خود را نجات ببخشند. گویا آنگاه که تاریخ خود را در بن بست نهیلیسم مواجه می بیند و معنای آدمی با ناامیدی از زندگی رخت بر می بندد خداوند با انسان هایی معنا بخش به تاریخ باز می گردد تا نمایشی باشد برای گوش ها و چشم هایی که در طلب روحی معنا بخش و مطلوبی دلپذیر برای فردای زندگی شان می گردند. آری خداوند بارها و بارها خودش را در میدان تاریخ به نمایش برای انسان ها به میان آورده است و چشم ها و گوش ها را مخاطب خود کرده است و انسان ها را دگر باره در مواجهه با خود روبرو کرده است و سهم زبان در این میان توصیف صحنه ی رویارویی این انسان است با تاریخی که بار دیگر به ما رجوع کرده است و تقدیر توحیدی تاریخ ماست و ما باید آن را برای آدمی معنا ببخشیم یا بیان کنیم و این اجمال را به تفصیل به سخن بنشینیم و از وجدان شهودی که آدمی در این تاریخ داشته است با او سخن بگوییم و این بزرگترین بهره ی ما از زمانه ای است که می توانیم خود را معنا ببخشیم و از این سردرگمی ها و روز گذرانی های بی ثمر نجات پیدا کنیم و گرنه بر سر سجاده ای که فهمی از حضور تاریخی خدا نباشد، مواجهه ای نیز با خدا صورت نمی گیرد. و امروز صحنه ی رجوع بشر طلوع کرده است و شروق انوار خورشید معنا از پشت دیواره های عالم تاریک نهیلیسم بیرون زده است تا سردی بیابان بی معنایی و خشکی و عطش بی عالمی انسان را گرما ببخشد. اگر ما امروز با بشری که اینچنین آماده ی شنیدن سخنان خداست حرفی کمتر از مطلوب طلب نهایی اش بزنیم به او ظلم کرده ایم یا اگر با این انسان امروز به سخنانی خطاب و موعظه های خشک و خالی بسنده کنیم به او جفا کرده ایم. سید ابراهیم رئیسی ها مظهر تجلی طلوع تاریخی شدند که انسان تشنه ی حیاتی از آن جنس است، و مگر در حدیث قرب نوافل نیامده است که خداوند چشم این بنده می شود که با او می بیند و گوش او می شود که با او می شنود؟ و مگر جز این است که این حدیث سخن از طلب نهایی حضور انسان در کامل ترین وجه انسانی اش سخن می گوید؟ و انسان امروزین ما به کمتر از این حیات راضی نخواهد شد، فلذا اگر با او سخن از جان نگوئیم، دل به آن سخنان نخواهد داد. آقا سید ابراهیم از این جنس سخنان است، سخنی با جان تشنه ی تاریخ معنویت و انسان هایی که در افق روبروی خودشان به دنبال آدم هایی می گردند که در صورت همان معنا تجسم یافته اند و آقا سید ابراهیم از این جنس بود. حیات طیبه حاصل رخ نمودن خدا به تاریخ انسان از یک سو و رجوع انسان به آن تجلی تاریخی است از سوی دیگر، و اینچنین هرازگاهی خداوند طوفانی به پا می کند تا غبار بی معنایی از زندگی آدمی رخ بر بندد و آدمی دگر باره به حیات قدسی و تجربه ی معنایی که می تواند با خدا داشته باشد رجوع کند. فلذا تشییع این پیکرهای پاک تجدید عهد قدسی با تجلی و ظهور خداوند در بستر حیات اجتماعی آدمی است و ما در این

حضور چیزی جز رویارویی با خداوند را طلب نمی‌کنیم و حاصل این رویارویی، فکرکردن به افق‌هایی برین است در حیات اجتماعی و حضور معنوی مان در تاریخ پیش رو. و بدا به حال آنانی که در فردایی این حماسه و تجلی توحیدی باز در پی کسب رونق بازار دموکراسی غربی در اشتداد قدرت و ثروت تلاش می‌کنند و این نور تابیده در صحنه ی حیات اجتماعی و سیاسی را نادیده می‌گیرند و بدتر از اینان، آنانی‌اند که نمی‌خواهند راوی این حماسه باشند و از صدای خدا که دگر باره پیچده در تاریخ حرف بزنند.

سخن بیش از آنی است که بتوان در این وجیزه نوشت اما با این حضور توحیدی می شود فرداهایی از معنا را به ساحت های زندگی مان برگردانیم و می‌توانیم خودمان را از بن بست‌های گذشته ی بی‌ایمانی و سردرگمی نسل ضد رهایی ببخشیم اگر متوجه ی این مهم بشویم. این جاست که عقلانیت مکتب امام (سلام الله علیه) می تواند ما را در این شهود همگانی تاریخی کمک کند تا از این دوره ی گذار به سلامت، تن به در ببریم و با مخاطب خود سخن بگوییم. نکند جمود فکری عده ای از این شهادت، روایتی سخیف یا ضعیف ارایه دهد و یا جریان روشنفکری از این صحنه روایتی حقیر ارایه دهد تا ما از آنچه برایمان پیش آمده غفلت کنیم و به آنچه که با آن می توانیم باشیم و بشویم چشم پوشی کنیم. این جاست که باید بیش از پیش از این حادثه سخن گفت و به ابعادی که با این حادثه تاریخ ما را در برگرفته است فکر کرد و این ظرفیت در مکتب امام را به صحنه ی حیات اجتماعی آورد.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: ای آن کس که شما را نمی‌شناسم؛ آن قدر خوب گفتمی و نوشتنی که تمام کلام خود را در آنچه نوشته‌ای، یافتم. حاضرم چندین مرتبه آنچه را که نوشتید بخوانم تا خود را، آری! تا خود را بیشتر احساس کنم. و نوعی یگانگی با کسانی که از یک طرف، این انقلاب الهی را می‌فهمند و از طرف دیگر آن سید ابراهیم را مدّ نظر دارند؛ تجربه کنند و به احساس مقدسی که خانواده محترم آن مرد که از رازهای سید ابراهیم آگاهند، نزدیک شوند.

از بشر و از طلوعی دوباره در قامتی بلندتر سخن گفتید و از حقیقتی که به جهت سیطره کمیت به محاق رفته، و درمان آن را جز با به خودآمدن نسبت به تاریخی که در آن هستیم، به میان آوردید. فرمودید انسان‌ها نیز دگر باره باید به حقیقت متعالی خود رجوع کنند و معنایی بیش از آن که امروز در آن می‌باشند را به میان آورند؛ آری برادر! دقیقاً چاره کار این است، آنهم در تاریخی که خداوند بیش از پیش خود را در صحنه‌ها و چه صحنه‌هایی! به نمایش گذاشته است. کجا بودند آنانی که به دنبال انوار حضرت ربّ العالمین بودند آن‌گاه که در تشییع پیکر شهدای خدمت، آن انوار به میان آمد؟! تا صحنه‌های رجوع بشر به انوار خورشید انقلاب اسلامی را احساس کنند و معنی تقدیر عبور از نیهیلیسم را با گوشت و جان خود بچشند و از نهایی‌ترین حضور، آری! از نهایی‌ترین حضور که با مواجهه با سید ابراهیم ما پیش آمد؛ به گفتگو بنشینیم. گفتگو از حیات طیبه‌ای که گفتنی نیست، چشیدنی است.

خدا را بسی شکر که ما را در این تاریخ و در این شرایط خلق کرد. خوشا به حال آنانی که در بستر حضور تاریخی انقلاب اسلامی، دیروز با جمالِ اجمالِ عرشیِ حاج قاسم روبه‌رو شدند و امروز، با جمالِ تفصیلیِ عرشیِ آقا سید ابراهیم. و نشان دادند چه اندازه زیبا می‌توان از سردرگمی‌های جهان مدرن عبور کرد. و به گفته جنابعالی در مکتب حضرت روح الله به شکوه تاریخی عشقی که ماورای عشق دیروزین عرفاست؛ نایل شد. موفق باشید